

آسیمیلاسیون گردها و نقش زبان‌شناسان ایرانی



فاضل اصولیان

سوئد ۲۰۱۸

مردم کُرد در یک قرن اخیر دچار شدیدترین تهاجمات سیاسی و نظامی از سوی دولت های مرکزی شده‌اند، لشکرکشیها، کشتارهای جمعی، اعدام ها، ترور، شکنجه، زندان و تبعید از جمله اقداماتی بوده اند که حکومت های مرکزی در مقابل خواسته‌های عادلانه مردم کردستان بکار گرفته‌اند. این اقدامات سرکوبگرانه علیه مردم کُردستان متأسفانه به امری عادی و روزمره تبدیل گشته است.

این سرکوبهای فیزیکی تنها بخشی از یک استراتژی ضد بشری است که بطور سیستماتیک و همه جانبه سالهاست به وسیله دولت های مرکزی اجرا میشود و آنهم استراتژی "آسیمیلیسیون و پاکسازی قومی" است، سیاستی ضد اخلاقی و ضد انسانی که جزو جنایات علیه بشریت محسوب میشود.

محدود کردن زبان کُردی، ممنوع کردن آموزش و پرورش در مدارس به زبان مادری، حذف و نادیده گرفتن تاریخ و فرهنگ مردم کُردستان، جعل و مصادره کردن آثار ادبی و آثار باستانی مردم کُرد به نفع ملت بالادست هم از جمله اقداماتی است که در راستای همین استراتژی بعمل می‌آید.

سپاهیان و مجریان این استراتژی حاکمیت، تنها پاسداران و نیروهای نظامی وابسته به حکومت نیستند بلکه قشری از "روشنفکران"، محققین و استادان تاریخ و زبان نیز آگاهانه و یا ناآگاهانه مجریان این سیاست حاکمیت اند، که بدون در نظرگرفتن پرنسیپ های علمی و اخلاقی در راه به ثمر رساندن این اهداف شوم قلم می زنند. آیا میشود کسی عالم و دانشمند و زبانشناس و تاریخدان باشد و این را نداند که گروه

زبانهای ایرانی شمال غربی نیز وجود دارد؟ و از خود نپرسد که کدام آثار ادبی و تاریخی و کتیبه متعلق بدین گروه زبانی است و کدام زبان زنده این گروه را نمایندگی میکند؟

متاسفانه این قشر از زبان‌شناسان و محققین ایرانی دو گروه اند. گروه اول کسانی که موقعیت را درک کرده و میدانند که امروزه کُردها زیر بار انواع فشارهای نظامی، سیاسی و اقتصادی کمرشان خم شده و هرگونه فریاد و اعتراضشان با توسل به زور و نیروی قهریه سرکوب میشود. بنابراین آنها فرصت را مغتنم شمرده و فعالانه مشغول تاراج آثار ادبی، فرهنگی و تاریخی کُردها و ضبط و ثبت آنها بنام آثار پارسی و انکار و استتار زبان کُردی هستند. گروه دیگر نیز کسانی هستند که با ظاهری بی تفاوت و باطنی خشنود با ژستی روشنفکرانه منتظر به سرانجام رسیدن پروسه آسیمیلیاسیون کُردها هستند تا ایرانی تک زبان و تک فرهنگ و تک ملیت پدید آید.

چند سالی است که سرگرم خواندن و تحقیق در مورد متون باستانی ایرانی (منظور از ایرانی تنها فارسی نیست) هستم. با گذشت هر روز و آشنایی بیشتر با واژه‌ها و متون قدیمی به یک واقعیت تلخ و سیاه پی برده‌ام که واقعا نمیدانم باید به آن خندید یا گریست! کار اکثر استادان و بزرگان زبان فارسی نه تحقیق علمی و خواندن درست متون باستانی و روشنگری در مورد زبان این نوشته‌ها بلکه دخل و تصرف، تغییردادن و تفسیرکردن این متون است بنحوی که بتوان آنرا به هر قیمتی به زبان فارسی منتسب کنند! ولی این مجریان آسیمیلیاسیون باید این را بدانند که ممکن نیست با ایجاد ابرهای مصنوعی جلو خورشید را گرفت. گاهی دُم خروس از زیر قبای این

استادان آنچنان بیرون میزند که آدم نمیداند آیا به این "تحقیق" های علمی بخندد یا نه بخاطر بلائی که برسر تاریخ و زبان یک ملت آورده‌اند باید متاسف شود و گریه کند!

در اینجا سعی میکنم که نمونه هایی از کارهای تحقیقی این "کارگزاران آسیمیلیسیون" را نشان دهم، قضاوت در مورد راستی و درستی تحقیقات آنانرا به خواننده واگذار میکنم، اما قبل از آن توضیح مختصری را ضروری میدانم.

علم تاریخ زبانشناسی، زبانهای ایرانی را به دو شاخه تقسیم میکند، زبانهای ایرانی شرقی و زبانهای ایرانی غربی. همچنین زبانهای ایرانی غربی را به دو گروه تقسیم میکند، زبانهای ایرانی جنوب غربی و زبانهای ایرانی شمال غربی [توجه: سخن بر سر تقسیم بندی زبانهاست نه لهجه‌ها]. تا آنجا که به زبانهای جنوب غربی بر میگردد، زبان فارسی محوری ترین زبان است و تا آنجا که به زبانهای شمال غربی بر میگردد زبان گُردی محور این زبانهاست. دانشمندان زبانشناسی زبانهای باستانی ایرانی را بدین ترتیب تقسیم بندی میکنند که زبان فارسی باستان (دوران هخامنشی) را جزو شاخه جنوب غربی و زبانهای مادی و اوستایی را جزو شاخه شمال غربی میدانند. دیاکونوف در کتاب تاریخ ماد (ترجمه کریم کشاورز، تهران، ۱۳۴۵ ص ۸۸-۸۹)، مینویسد: "زبان مادی در شش مورد با زبانهای دیگر مقایسه شده، با زبان اوستایی در یک مورد، و با پارتی و اسکیتی قدیم در دو مورد و با سفدی و خوارزمی (حتی با در نظر گرفتن اختلاف زمان زبانها) در سه مورد و با پارسی باستان در هر شش مورد اختلاف دارد و حال آنکه آثار پارسی باستانی و مادی که مورد مقایسه قرار گرفته از یک عصر بوده اند."

همچنین در مورد زبانهای ایرانی دوره میانه (دوره بعد از سقوط هخامنشیان) متون و کتیبه‌هایی به دو زبان باقی مانده است، یکی زبان پهلوی اشکانی (پرتی) که جزو گروه زبانهای شمال غربی محسوب میشود و دیگری زبان عهد ساسانیان (پارسیک) که جزو شاخه‌ی جنوب غربی شمرده میشود. در این باره دیاکونوف در کتاب تاریخ اشکانیان (ترجمه کریم کشاورز، تهران چاپ دوم ۱۳۵۱، ص ۱۱۶) مینویسد: در دوران پارتها زبان یونانی در ایران نیز مانند دیگر کشورهای شرقی بمنزله "زبان مشترک" بوده، معهذا تنها لسان رسمی شمرده نمی شده، و در امور داخلی ادارات کشور پارت زبان پارتی (پرتی) که یکی از لهجه‌های شمال غربی ایران بوده بمراتب رایج تر بوده است. چرم نبشته "III" اورامان و برخی از قطعات اسناد متاخری که در "دورا- اوروپوس" مکشوف گردیده به زبان مزبور نوشته شده است.

تقریباً همه زبانشناسان ایرانی از نظر تئوریک این تقسیم بندی را قبول دارند و من تاکنون ندیده‌ام که یک دانشمند و زبانشناس ایرانی مخالفتی نسبت به این تئوری و این تقسیم بندی داشته باشد، اما در واقعیت امر مساله بصورت دیگریست. در عمل، بزرگان و استادان زبان فارسی نه شرقی و غربی بودن زبانها ایرانی را قبول دارند و نه شمال غربی و جنوب غربی بودن آنها را. از دیدگاه اینان زبانهای ایرانی در زمان باستان تنها پارسی باستان بود، در دوران میانه فارسی میانه و اکنون هم فارسی جدید. در تفکر این استادان نه زبان دیگری در ایران وجود داشته است و نه وجود دارد. به همین دلیل با توسل به دخل و تصرف و انواع شگردها سعی کرده‌اند متون باستانی را آنچنان بازنویسی و بازخوانی کنند که هم ارتباط همگی آنها را به زبان فارسی نشان دهند و هم از هرگونه اشاره‌ای به تاریخ و زبان گردی خودداری نمایند. اما این امر همواره به آسانی

برای سربازان و مجریان آسیمیلاسیون پیش نمی‌رود و همانطور که قبلاً گفتم در موارد بسیاری دُم خروس از زیر قبای این بزرگان پیداست و دیری نخواهد پایید که پرده از روی این تحقیقات جانبدارانه برداشته خواهد شد.

قبل از اینکه وارد مبحث شویم نکته‌ای را لازم به توضیح میدانم که منظور از زبان‌شناسان و محققین در این مقاله نه همه زبان‌شناسان و محققین ایرانی، بلکه آن طیفی است که دارای تمایلات و دیدگاه‌های پان ایرانیستی و پان فارسیستی بوده و هیچگونه حق و حقوقی را برای زبان و فرهنگ ساکنان کشور ایران که با زبان دیگری غیر از فارسی تکلم میکنند قائل نیستند.

در اینجا نمونه‌هایی از نوشته‌ها و کارهای تحقیقی چند تن از استادان، نویسندگان، محققان و زبان‌شناسان مشهور ایرانی را نشان میدهم:

۱- اگر از هر روستایی گُرد زبانی بپرسید که معنی کلمه **"دیل"** چیست، بی‌گمان جوابش این خواهد بود که به معنی **اسیر** میباشد، حال ببینیم چه بلایی بر سر واژه **"دیل"** آورده شده است! منظومه "یادگار زریران" در اصل یک رویداد تاریخی مربوط به دوره پادشاهان کیانی (مادی) میباشد که به دوره اشکانیان رسیده و گویا بعدها در زمان ساسانیان به تحریر در آمده است. این منظومه را امروزه از هر نظر به پارسی بازگردانده‌اند و جزو ادبیات فارسی محسوب می‌گردد. [محل وقوع این داستان سرزمین مادها بوده است و در هنگام وقوع این داستان نه از فارس و نه از زبان فارسی هیچ نام و نشانی وجود نداشته است].

در قطعه زیر ویشتاسب شاه به فرماندهان زیر دست خود نامه‌ای نوشته و از آنها می‌خواهد که ماه دیگر برای دیدار او به دربار بروند و دیل (اسیر) را با خود پیش او به دربار آورند، اگر نیاورند آنها را دار خواهد زد.

حال ببینیم د. احمد تفضلی که یکی از بزرگترین استادان زبانهای باستانی ایرانی است چگونه واژه "دیل" را تحلیل و معنی میکنند.

نامه فرهنگستان ۶ / ۴ یادداشتهای پهلوی:

نویسنده: دکتور احمد تفضلی / ترجمه جمیله حسن زاده (گروه زبانهای ایرانی)¹

"یکی از مشکلات واژگانی متن یادگار زریران، که اصل پارتی دارد، واژه d'ā است که تاکنون به درستی ترجمه نشده است. این واژه تنها یک بار در این متن به کار رفته، آنجا که گشتاسپ شاه به رعایای خود فرمان میدهد که در قصر گرد آیند و به جنگ خیونان رهسپار شوند:

§ 25 ēdōn kunēd kū didigar māh ō dar ī wištāsp šah āyēd agar nē ka āyēd, ān d'ā abāg xweštan bē nē awarēd, anōh pad dār abar framāyēm kardan²

"ایدون (چنین) کنید که ماه دیگر به دربار گشتاسپ شاه آید، که اگر نیاید و آن d'ā را با خویشان نیاورید، فرمان دهم تا شما را آنجا بر دار کنند".

پالیارو واژه d'ā را در حرف نویسی به صورت kār اصلاح و "azione, lavoro" را کار، فعالیت ترجمه کرده است. بنونیست³ حدس وی را رد کرده و قرائت dār را برای آن پیشنهاد نموده و آن را صورت نوشتاری قوی dar دربار دانسته که شاهدش در همان عبارت آمده است. فعل بعدی āwurdan را نیز گونه شمالی به معنی آمدن شمرده، در نتیجه d'ā nē āwarēd را "اگر به دربار نیاید" ترجمه کرده است.

¹ <http://persianacademy.ir/UserFiles/File/NF/24/NF-24-18.pdf>

² Pahlavi Texts, e" d. Jamasp-Asana, p. 3

³ Émile Benveniste (متخصص و استاد زبانهای باستانی ایرانی بخصوص زبانهای پهلوی و اوستائی)

اما این سؤال پیش می‌آید که چرا واژه‌ای در یک متن با دو املائی ضعیف (dar) و قوی (dār) بدون هیچ تمایز معنایی به کار رفته است؟ به علاوه مسلماً āwurdan فعلی متعدی است و چه در پارتی و چه در فارسی میانه معنایی به جز آوردن ندارد و 'd' به حکم ساختار نحوی، مفعول صریح جمله است. حال ببینیم قرائت و معنی این واژه چیست.

املائی پهلوی این واژه به دلیل چندآوایی بودن حرف اول آن که ممکن است g/y/z خوانده شود **مبهم** است. بنابراین، حرف نویسی آن میتواند به صورتهای 'd', 'g' ویا 'j' باشد. اما در همان عبارت، قرینه‌ای وجود دارد که صحت قرائت **dār** را تأیید و سایر قرائتها را منتفی میسازد. همانگونه که بنونیست اشاره کرده، مولف آگاهانه دو واژه هم نویسه وهم آوای dār را به کار برده است dār دومی در جمله هیچ مشکلی ندارد و معنی آن بیچون وچرا دار، چوبه دار است. لذا، اولی نیز باید dār خوانده شود. در مورد معنی این واژه، ابتدا باید یادآور شد که احضارشدگان میبایست روانه جنگ شوند. بنابراین، محتمل به نظر میرسد که به آنها دستور داده شده باشد سلاحهای خود را همراه آورند. از نظر ریشه شناسی ممکن است dār با اوستائی dāra تیغه در ترکیب satō dāra، ختنی dariä، سغدی مسیحی xryd'r تیغه شمشیر مربوط باشد. پس به نظر ما، dār یعنی سلاح تیغه‌دار مثل شمشیر، خنجر، دشنه و نظایر آنهاست. در مورد توسع معنایی تیغ به عموم سلاح تیغه‌دار، بسنجید با پهلوی tēx تیغ، فارسی نو: تیغ، سلاح تیغه‌دار خصوصاً شمشیر. به کار رفتن واژه مذکور در عبارتهای دیگری از دینکرد نیز این معنی را تأیید میکند و ما یک مورد را، که در آن dār با snēh سلاح کوبنده به کار رفته است نقل میکنم.

(نوشته ادامه دارد ولی به همین اندازه بسنده می‌کنم = نویسنده)"

۲- نگاهی به دو ترجمه کوتاه از دو قطعه از پاپیروسهای پهلوی از اواخر دوره ساسانی از انتشارات دانشگاه بوعلی سینای همدان:

پاپیروسهای پهلوی: شناخت و پژوهش

حرف نویسی، آوانویسی، و ترجمه چند قطعه از پاپیروس های پهلوی. پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی، دانشگاه بوعلی سینای همدان

پژوهشگر: دکتر رحمن بختیاری

۱- قطعه P. 287 از مجموعه وین، سطر آغازی نامه عبارت است از:

L yzd, n ,byd, t gundsrd, l

ترجمه: " به سردار سپاه یاد شده ایزدان "

۲- قطعه P.141 :

L yzd,n byd,t yzd,nkrt nc gy,n p,n (?) ... lyh ŠRM

ترجمه: به یاد شده ایزدان، یزدان کرد، نماز، جان بان (?) ... درود.

از محتوای این ترجمه ها پیداست که مترجم درک روشن و درستی از متن ها ندارد و تنها ترجمه آن واژه گانی را فهمیده که تقریباً در همه زبانهای ایرانی مشترک اند، حال ببینیم معنی درست این جملات چیست؟

- "L"، در اول هر دو جمله حرف اضافه است در زبان گُردی، که هم به معنی "در" و هم به معنی "از" میآید.
- "yzd,n byd"، این یک کلمه مرکب میباشد "یزدان بیاد" در حقیقت یک اصطلاح دینی است که به معنی خداشناس، کسی که همیشه بیاد خداست، مومن، دیندار بکار برده شده است. در دوره ساسانیان همچون دوره کنونی، حکومتی دینی بر سرکار بود، و بکار بردن اصطلاحات و القاب مذهبی خیلی رواج داشت. دقیقاً مانند امروز که عامه مردان حکومتی هنگام نامه نگاری از اصطلاحات برادر، سید، حاجی، آیت الله، حجت السلام، استفاده میکنند در آن دوران نیز القاب مذهبی رایج بوده است. در اینجا نویسنده‌ی نامه که یک سردار سپاه بوده خود را با لقب "یزدان بیاد" (همیشه بیاد خدا/ خداشناس) معرفی میکند.
- "gundsrdar" گوند سردار، به معنی سردار سپاه میباشد، واژه‌ی جندی به معنی سرباز در زبان عربی در حقیقت تعریب شده واژه‌ی گوندی میباشد.
- " yzd,nkrt" یزدانکرد، اسم یکی از سرداران سپاه است، این نوشته ها که در حقیقت سطور اول دو نامه مختلف میباشدند از او بجای مانده است.

- "nc"، مخفف واژه‌ای است گردی که در لهجه‌های مختلف به صورت های نمه / نمیچ / نمیژ / نویژ تلفظ میشود، معادل کلمه نماز فارسی میباشد. در اصل از واژه گردی "نمیان (نهمیان) / نیمانه‌وه (نهمیانه‌وه)"⁴ میاید به معنی خم شدن، سجده کردن.
- "gy,n" گیان، یک واژه گردی است به معنی جان میباشد.
- "p,n" پنه، کلمه‌ای است گردی هورامی حرف اصافه میباشد به معنی "توسط / برای / همراه"⁵.

حال با توجه به این توضیحات معنی جملات بالا چنین میشود (بیاد داشته باشیم که اینها سطور آغازین نامه‌اند):

1- Le yzdan beyad, gundsrdar

معنی: از یزدان بیاد، سردار سپاه

2- Le yazdan beyad, yazdankirt namij gyan pene ... drod

معنی: از یزدان به‌یاد، یزدانکرت، نماز(سجده) جان برای(ت) درود.

۳- نگاهی به ترجمه چند بیت از کتاب درخت آسوریک:

درخت آسوریک نوشته دکتر ماهیار نوایی رئیس گروه زبانشناسی دانشگاه تهران، محقق، نویسنده و یکی از بزرگان و متخصصین زبانهای باستانی ایرانی بخصوص پهلوی اشکانی بود. منظومه درخت آسوریک را ایشان از پهلوی به فارسی برگردانده‌اند که گویا بهترین ترجمه موجود است. این منظومه مشاجره ایست بین بز و درخت خرما که کدام یک بهترند، سرانجام بز بر درخت خرما پیروز میشود.

هه‌نبانه بۆرینه، فرهنگ گردی- فارسی، هه‌ژار، جلد دوم، تهران ۱۳۶۹، ص ۸۸۷. 4
 فه‌ره‌ه‌نگی وشه‌نامه، هۆرامی- کوردی ناوه‌راست، بێدار، هه‌ولێر ۲۰۱۰، ل.پ ۹۶۳
 فه‌ره‌ه‌نگی وشه‌نامه، هۆرامی- کوردی ناوه‌راست، بێدار، هه‌ولێر ۲۰۱۰، ل.پ ۲۰۵. 5

• کتاب درخت آسوریک، چاپ سوم ۱۳۸۶ صفحه ۵۹، بیت شماره ۴۲:

42) ku wāš a' i ud wad- xard abēsūd draxtān

ترجمه: که گاه هستی و بد خردی [بی خردی] (و از) درختان بی سودی

ترجمه این بیت کلا غلط است.

ku: این واژه ضمیر پرسشی است به معنی چرا و چگونه در بخش هایی از کردستان عراق بخصوص استان اربیل خیلی رایج است.

wāš: این واژه را د. نوایی چون "گاه" ترجمه کرده اند، در صورتیکه این یک کلمه گردی هورامی و در همان حال یک واژه اوستایی است. **در لهجه های گردی اوستایی (هورامی- زازاکی- لکی) و همچنین در زبان اوستایی حرف "خ" در بیشتر واژه ها و مخصوصا اگر حرف "خ" قبل از "و" بیاید به حرفی بین "و" و "ه" تبدیل میگردد. در فرهنگ های اوستایی معمول است که این حرف را با x^v ویا h^v نشان میدهند. برای مثال: خوش به هوش / وش، خور (خورشید) به هور / وهر، خوب / خو به هو، خواس / خواز (ماده مضارع فعل خواستن) به "واس / واز" تبدیل میشود. در اینجا این کلمه "وش / wāš" به معنی خوش میاید نه گاه.**

a' i: ای، ماده مضارع فعل آمدن در زبان گردی.

wad- xard: در متن پهلهوی وت خرد "wad- xart" نوشته شده است.

abēsūd: به معنی بیسود میباشد

معنی بیت ۴۲:

42) ku wāš a' i ud wad- xart abēsūd draxtān

چرا خوشی (خوشحالی) بد خرد درختان بی سود

• کتاب درخت آسوریک، چاپ سوم ۱۳۸۶ صفحه ۵۹، بیت شماره ۴۳:

43) yad tō bār āwarē mardōmān wasnād

ترجمه: تا تو بار آوری برای مردمان [مردمان و سناد]

این ترجمه نیز اشتباهات فراوانی دارد.

bār: این کلمه "بار" نیست بلکه "بر (به= کوردی)" میباشد که در زبان کُردی به معنی "ثمر/ میوه" میباشد.

āwarē: این کلمه بدین شکل نیست در متن اصلی به شکل هزوارش آمده است. صحیح تر این است که کلمه مادی "باری"^۶ (بیاوری= فارسی) بجای آن قرار داده شود.

wasnād: این کلمه و سناد نیست بلکه "واسنی" میباشد، کلمه ایست کُردی هورامی به معنی بخواهند.

آوانویسی این بیت چنین میشود:

43) yad tō ber bāri mardōmān wasnē

معنی: تا تو ثمر(میوه) آوری مردمان ترا بخواهند

• کتاب درخت آسوریک، چاپ سوم ۱۳۸۶ صفحه ۵۹، بیت شماره ۴۴:

44) gušn- at abar hīrzēnd pad ēwēn čē gāwān

ترجمه: گشتت بر هلند به آئین گاو

^۶ bar [-] =(v. rt. cl. 1) to carry, to bear (k365), Avesta Dictionary by K.E. Kanga, (K365), <http://www.avesta.org/avdict/avdict.htm>

این بیت کاملا اشتباه ترجمه شده و هیچگونه ربط منطقی هم با اصل نوشته ندارد. هیچ معنی و مفهومی را هم نمیرساند.

gušn- at: در متن اصلی هیچ خط فاصلی در میان کلمه موجود نیست و همچون 'گوشینات' نوشته شده است. اگر بخواهیم تفکیکی در این واژه که مرکب است قائل شویم بایستی آنرا بصورت گاو- شینات بنویسیم. شین در زبان کردی به معنی رنگ سبز میباشد، شینایتی (شینایه‌تی = کوردی) به معنی سبزه‌زار (مرتع) است. گاو- شینات به معنی مراتع گاو میباشد. [اونوالا "J.M.Unvala"⁷ که او نیز متن درخت ئاسوریک را ترجمه کرده و گویا اشکالات و اشتباهات فراوانی دارد، و د. نوایی به ترجمه ایشان انتقادات جدی دارد، واژه گوشینات را چون "gōyot" خوانده و آنرا به "چراگاه" معنی کرده است]⁸.

abar: این کلمه حرف اضافه است، در متن اصلی بدین شکل نیامده بلکه هزوارش است. در اینجا "هر/ هل" صحیح تر است.

hirzēnd: این کلمه درست خوانده نشده است، حروف "h" و "a" در پهلوی شبیه به هم اند و باهم مشتبه میشوند. درست این کلمه ارزند eirzēnd میباشد. ارزند از مصدر رزان در کردی به معنی ریختن و ریزش بعلت پوسیدگی است. ارزند یعنی میریزند بعلت پوسیدگی.

ēwēn: اوین در کردی دو معنی دارد. یکم به معنی عشق میباشد، دوم در زبان کردی کرمانجی اوین به معنی مصیبت، بلا، دردسر هم میآید. در اینجا مصیبت مصداق دارد.

čē: "چئ"، یک کلمه معمولی کردی است بمعنی "برود".

gāwān: گاوان، گاوها

آوانویسی: pad ēwēn čē gāwān 44) gu-šnat hel eirzēnd

معنی: مراتع گاوها خشک و پوسیده میشوند بدین مصیبت گاوها هم بروند

در بیت های ۴۳ و ۴۴ بز به درخت خرما طعنه میزند. محل وقوع این داستان مناطق جنوبی کردستان (شاره‌زور/ شهرآسور) میباشد. درخت خرما در مناطق جنوبی کردستان مثل ایلام و

پروفسور جمشید مانک جی اونوالا، زبانشناس هندی متخصص در زبانهای اوستایی و پهلوی. ⁷

کتاب درخت آسوریک، د. ماهیار نوایی، چاپ سوم ۱۳۸۶ صفحه ۵۸ ⁸

خانقین برعکس مناطق جنوبی ایران خیلی دیر ثمر میدهد، غالباً مواقع برداشت خرما در اواخر شهریور تا اواخر مهرماه بطول میکشد. معمولاً در شهریورماه گیاهان خشک شده و مراتع آنچنانی برای چرا باقی نمی ماند. در اینجا بز به درخت طعنه میزند که از چی خوشی (خوشحالی)، تا تو ثمر بدهی و مردمان از تو بخواهند، گیاهان خشک و ریخته شده و مراتعی برای گاوها نمیماند و گاوها هم بخاطر این مصیبت (اوین) از اینجا میروند.

• کتاب درخت آسوریک، چاپ سوم ۱۳۸۶ صفحه ۶۵، بیت شماره ۶۷:

67) zeh až man karēnd ke bendēnd abar drōn

ترجمه: زه از من کنند که بندند، بر کمان

حالا ببینیم معنی درست این بیت چیست:

• "zeh"، این واژه "زه" نیست و نمیتواند زه باشد. تلفظ صحیح این واژه "ژی" میباشد. اکثر واژه‌هایی که در فارسی "ز(z)" است در زبان پارسی دقیقاً مثل زبان گُردی "ژ(ž)" میباشد، بخصوص اگر "ز" در اول واژه بیاید، به مثال های زیر توجه فرمائید که در کتاب دستور زبان پارسی، حسن رضائی باغ بیدی صفحات ۳۴-۳۶ آمده اند.

فارسی	گُردی	پارسی
از	ژ / له	اژ (ص ۳۴)
روز	روژ	روژ (ص ۳۴)
زیرک	ژیر	ژیر (ص ۳۶)
زن (ماده مضارع زدن)	ژن (ژهن = گُردی)	ژن (ص ۳۶)

• "bendēnd"، این کلمه نیز بندند نیست بلکه بن اند میباشد، به معنی ریسمان اند.
 • "drōn" این واژه را دکتر نوایی به کمان ترجمه کرده‌اند. چرا؟ کجا؟ در کدام فرهنگ و در کدام زبان "درون" معنی کمان را میدهد؟

"درون"⁹ به معنی کمان نیست بلکه این یک واژه معمولی گُردی است که معنی دوختن را میدهد.

شکل درست این بیت چنین است:

67) žī až man karēnd ke ben ēnd ažbo drōn

معنی: زه (نخ چرمی) از من درست میکنند که بند (ریسمان) اند برای دوختن.

این هم واقعیت دارد، برای درست کردن کفش و زین و... از ریسمان چرمی (زه) استفاده میشود و کماکان استفاده میشود.

• کتاب درخت آسوریک، چاپ سوم سال ۱۳۸۶ صفحه ۶۷، بیت شماره ۶۸:

68) warak (?) až man karēnd waxš [i] g buz pašmin

ترجمه: برگ (?) از من کنند (و) بزشم و خشی

علامت های سوال و پرانتزها و کروشه از خود کتاب میباشد. علامت [] به این معنی است که در متن اصلی نیست و د. نوایی خود آنرا افزوده است.

• بازنویسی و ترجمه این بیت واقعا خود یک فاجعه است! واژه warak در متن اصلی نیست بلکه خود د. نوایی آنرا جانشین واژه "جل و ورگ / جل و برگ" کرده‌اند (در حالیکه "جل و ورگ / جل و برگ" خود یک واژه معمولی گُردی است که معنی لباس را میدهد). کلمه "بزشم" نه در متن اصلی و نه در آوانویسی خود د. نوایی موجود نیست! واژه "درون" مربوط به همین بیت که گویا در یکی از نسخه‌ها آمده و یک کلمه گُردی است بمعنی دوختن که دقیقا مناسب جمله است نادیده گرفته شده است. حال به توضیحات خود د. نوایی در صفحه ۶۶ در مورد این بیت توجه نمائید:

هه‌نبانه بۆرینه، فرهنگ گُردی- فارسی، هه‌ژار جلد یکم ص ۲۹۱⁹

"در متن "اسانا"¹⁰ عبارت مکرر و مشابه پیشین "از من کردند" نشان میدهد که دو کلمه "از من" از متن افتاده است. اما دو کلمه اول را میتوان بخوبی **Jul warg**، **جل و برگ** و یا گل برگ خواند. ولی هیچکدام مناسب مقام نیست. اگر جل برگ بخوانیم از طرفی با "بزشم و خشی" (مصراع بعد) که از پارچه‌های گرانبهاست هم سطح نیست و از طرف دیگر، نه تنها نام اسب و استری در میان نیست بلکه نام "آزادان و بزرگان" که چنین پارچه‌هایی را بر دوش دارند برده میشود، و اگر "گل برگ" بخوانیم ناچار باید نام پارچه‌ای بدانیم و پارچه‌ای بدین نام هم نمیشناسیم. گمان میکنم کلمه اول را که جل یا گل میتوان خواند تحریفی باشد از واژه **"درون"** که در نسخه بدل هم آمده است...".

از اینجا معلوم میشود که چون ایشان معنی جل و ورگ / جل و برگ (لباس) را نمیدانند خیلی راحت آن را حذف کرده و کلمه "برگ" را جانشین آن میکنند، و کلمه **"درون"** را هم که معنی دوختن میدهد نادیده میگیرند و کلمه "بزشم" به خودی خود در معنی جای میگیرد.

ولی واقعیت این است که هیچ اشتباهی نه در واژه‌ها و نه در جمله در متن اصلی موجود نیست. جل و ورگ / جل و برگ یک کلمه معمولی گردی است که به معنی لباس میباشد (فرهنگ باشور، عباس جلیلیان، سال ۲۰۰۵، ارییل صفحات ۷۱۱ و ۱۹۶)، و معنی جمله کامل و درست میباشد.

• **"waxsig"**، "وخشی"¹¹ یک واژه عادی گردی است به معنی "بخشد/ ببخشد". اگر کسی گذرش به سندنج یا کرمانشاه بیافتد، حتما خواهد شنید که مردم در هنگام معذرت خواستن میگویند "بوخشه". وه‌خشین / به‌خشین مترادف است با کلمه بخشیدن در فارسی.

پس شکل واقعی این بیت بدون در نظر گرفتن واژه "درون" چنین میشود:

68) Jel o warg až man karend waxsik buz pašmin

جاماسپ اسانا یکی از پهلوی دانان مشهور هندی است که نسخه‌ای از درخت آوریک را چاپ و منتشر کرده است.¹⁰
D.J.M. Jamasp-Asana

فرهنگ گردی- فارسی، باشور، عباس جلیلیان، ارییل ۲۰۰۵، صفحه ۷۰۶.¹¹

معنی: لباس از من میسازند بخشش بز پشمین

اگر واژه "درون" را که در نسخه دیگر آمده است در نظر بگیریم آنوقت شکل بیت چنین میشود:

68) Jel o warg až man drōn waxsik buz pašmin

معنی: لباس از من میدوزند بخشش بز پشمین

در اینجا نمیخواهم در مورد دخل و تصرفات و اشتباهاتی که در ترجمه کتاب درخت آسوریک وجود دارد بنویسم، امیدوارم در فرصتی مناسب بتوانم یک بازخوانی و بازنویسی صحیح تر از این متن را ارائه دهم.

۴- نگاهی به چند واژه اوستایی از واژگانی که استاد جلیل دوستخواه در کتاب خود بنام "اوستا کهن ترین سرودها و متنهای ایرانی، گزارش و پژوهش جلیل دوستخواه، جلد ۲، تهران ۱۳۷۱" آورده اند.

- جلیل دوستخواه اسم و یا صفت بعضی از دیوان را در کتاب خود آورده است. طبیعتاً صفاتی که به دیوان نسبت داده شده است، نمیتوانند صفات خوبی باشند بلکه صفاتی است زشت و یا به عبارتی دیگر دشنام میباشند. دیاکونوف معتقد است که زبان اوستا نسبت به دشمنان خود و پیروان کیش های دیگر خیلی تند و تیز است. حال نگاهی میاندازیم به معنی بعضی از این واژه ها:

- **کرپ (کرپان):** (اوستا، جلد دوم، ج. دوستخواه، ۱۳۸۵ ص ۱۰۳۱)

دوستخواه در مورد این واژه مینویسد: **در گاهان عنوان گروهی از پیشوایان و دشمنان دین مزداپرسی است.** اما توضیحی در مورد معنی خود واژه ندارند. "کرپان/ کرپن"¹² یک واژه

فرهنگ گردی- فارسی، باشور، عباس جلیلیان، اربیل ۲۰۰۵، صفحه ۵۳۴¹²

گردی است که به معنی "کر/ ناشنوا" میباشد، (نگاه کنید به فرهنگ گردی- فارسی، باشوور، عباس جلیلیان، اربیل ۲۰۰۵، صفحه ۵۳۴).

• **گماله دیوان/ گماله گان:** (اوستا، جلد دوم، ج. دوستخواه، ص ۱۰۳۴)

دوستخواه در توضیح این واژه مینویسد: به معنی **چه سری!** و به مفهوم **گسترده تر "چه سر نفرت انگیزی!"** صفت است برای هفت تن از دیوان بزرگ و دستیار اهریمن که در برابر امشاسپندان قرار میگیرند. نامهای آنها چنین است: اک من (اکومن)، ایندر (اندر)، سورو، نانگ هیثیه، ناگهیس، ترومیتی، تورو (تریز) و زریج (زریز). از این نامها ترومیتی نه نامی جداگانه بلکه صفتی برای "نانگ هیثیه" دانسته اند که گاه به جای نام او میاید.

این توضیح در مورد معنی این واژه کلا اشتباه است، از نظر واژه شناسی چه رابطه ای بین چه سری و چه سر نفرت انگیزی با واژه گماله دیوان و گماله گان وجود دارد؟ این پیدا کردن معنی کلمات بر اساس حدس و گمان است که متأسفانه در اینجا صدق نمی کند.

"گمال" ¹³ یک واژه گردی است که معنی سگ میدهد، گمالکان جمع گمال است و به معنی سگان میآید، گماله دیوان هم بمعنی دیوهای سگ میباشد، این "صفات زشت" (دشنام)ها هم اکنون نیز در زبان گردی به کار برده میشوند.

• **نانک هیثیه:** (اوستا، جلد دوم، ج. دوستخواه، ۱۳۸۵ ص ۱۰۳۴)

دوستخواه این واژه را چون نام یکی از دیوان میدانند و در مورد معنی خود واژه هم چیزی نگفته اند. در اینجا بایستی گفت که "نانک هیثیه" اسم نیست، این واژه هم از همان صفات زشت دیوان (دشنام) میباشد. این کلمه در واقع "ننک هیزه/ ننک حیزه" میباشد که "ننک" در گردی به معنی "ننه" و "حیزه/ هیزه" به معنی هیز و بدکاره میباشد.

• **کوندیز (کوندیز):** (اوستا، جلد دوم، ج. دوستخواه، ص ۱۰۳۵)

دوستخواه این واژه را نیز چون اسم یکی از دیوان میدانند، ولی واقعیت این است که این واژه نیز اسم نیست، بلکه از صفات زشت دیوان میباشد. این یک اصطلاح گردی است که هم

هه نبنانه بۆرینه، فرهنگ گردی- فارسی. هه ژار. جلد دوم. ص ۷۳۴ ¹³

اکنون نیز در در مناطق جنوبی کردستان رایج است. یک واژه مرکب است از دو جزء کون که همان معنی کون فارسی را میدهد و "دیز (دیز= گردی)"¹⁴ که به معنی رنگ سیاه و تیره همچنین کنایه است از افرادی که بد روش، بد رفتار و "شوم" هستند. کوندیز به آدم های تبهکار و فاسد گفته میشود، کسانی که نمیشود به آنها اعتماد کرد. کسانی که نشانه‌های جرم و تبهکاری چون لکه‌ای سیاه بر بدنشان نقش بسته است.

● **"توربرادرش"** (اوستا، جلد دوم، ج. دوستخواه، ۱۳۸۵ ص ۱۰۳)

دوستخواه در کتاب خود در مورد این واژه چنین نوشته اند: **"در پهلوی karb به پیشوایان دینی مخالف زردشت گفته می شود، که دشمن ترین دشمنان او بودند و "توربرادرش" کشنده زردشت یکی از همین گروه بود."**

بر اساس این نوشته اسم قاتل زردشت **"توربرادرش"** است. در یکی از سایت های زردشتیان در مورد قاتل زردشت چنین آمده است:¹⁵

(هنگامی که هفتاد و دو سال از عمر زرتشت گذشت، وی گشتاسپ را از دادن باج و خراج به تورانیان منع می کند. چون گشتاسپ از در آزادی بر تورانیان وارد شد، جنگی میانشان گرفت. در روایات آمده که ارجاسپ پادشاه تورانی در دومین هجوم خود به بلخ، صدمه زیادی به آنجا وارد کرد. در این هنگام، گشتاسپ در پایتخت نبود و چون ایرانیان هزیمت یافتند، زرتشت در آتشکده "انوش آذر" بلخ در حال دعا برای سپاه ایران بود که یک تورانی به نام **"توربرادرش Turebâdruš"** از پشت به وی حمله ور شده، و پاک پیامبر آریایی را به شهادت می رساند).

اگر به شکل لاتین این اسم نگاه کنیم، آنوقت متوجه میشویم که چنین اسمی وجود ندارد. این واژه یک کلمه مرکب است متشکل از چند جزء بدین شکل: **Tur- e- bād- ruš** (توری بد

فرهنگ گردی- فارسی، باشوور، عباس جلیلیان، ارییل ۲۰۰۵، صفحه ۳۴۲¹⁴
هه‌نبانه بۆرینه، فرهنگ گردی- فارسی. هه‌ژار. جلد دوم. ص ۳۳۳،

<http://mazdaahora.blogfa.com/> "اوستا شناسی در اروپا"¹⁵

روش)، در اینجا مشخص میشود که این اسم قاتل زردشت نیست بلکه منظور این است که یک تورانی بد روش او را کشت.

• **"وی دیو دات" و "وندیداد"** (اوستا، جلد دوم، ج. دوستخواه، ۱۳۸۵ ص ۱۰۷۷)

دوستخواه در مورد معنی این دو واژه در صفحه ۱۰۷۷ چنین توضیح داده است:

وی دیو دات به معنی "داد دیو ستیز" یا "داد دیو گریز" یا "قانون ضد دیو" نام بخشی از اوستای نو است که در فارسی به تحریف "وندیداد" خوانده شده است.

اما این معانی دقیق نیستند، این شیوه از ریشه یابی و معنی کردن واژه‌ها دقیقا همان سبکی است که پورداود در ترجمه اوستا بکار برده است بیشتر بر اساس حدس و گمان و تخمین زدن که غالبا هم نادرست از آب در می‌آید.

واژه‌های "وی دیو دات" و "وندیداد" معانی آنها در گُردی واضح است، و هیچگونه تحریفی در آنها نشده است. همچنانکه میدانیم وندیداد یک کتاب قانون است که شامل مجموعه‌ای از قوانین مختلف دینی ومدنی و کیفری و پزشکی است. وندیداد (وند-ی داد) در زبان گُردی لهجه‌های هورامی و جنوبی (کرمانشاهی- ایلامی) به معنی بند داد/ بند قانون میباشد، چون در این لهجه‌ها بند چون "وند" تلفظ میشود، و حرف "ی" یای نسبت میباشد.

واژه‌ی "وی دیو دات" هم با اندکی تغییر همچنان معنی اش را در گُردی حفظ کرده است مترادفش در گُردی امروز "وی داد له دیو" میباشد که معنی "وای داد از دست دیو" میدهد. علت این تغییر نام از وی- دیو- دات به "وند-ی- داد" هم بنظر من نه تنها تحریفی در کار نبوده است، بلکه کاملا منطقی است. چون اوستای اولیه در زمانی پدید آمد که جامعه در حال یک انقلاب و یک گذار انقلابی بود و اوستا یک محتوای انقلابی داشت و برعلیه دیوان (حاکمان وقت، آشوری، ماننایی و اورارتویی) بود. اما در زمان ترجمه آن، شرایط بکلی عوض شده بود، دیوان (حاکمان ساسانی) خود دستور ترجمه اوستا را داده بودند و دیگر نیازی به واژه "وی دیو دات" (وای داد از دست دیوان) نبود بلکه بعد از آن صرفا یک کتاب قانون شده بود که مجموعه‌ای از قوانین شرعی و عرفی را در برمیگرفت. بنابراین نام "وندی داد/ بندی داد" (بند قانون) از کتاب اوستا نامی تحریفی و نامتناسب بنظر نمی‌رسد.

۵- حال نگاهی می اندازیم به ترجمه بعضی از واژه‌های کتاب "یادداشتهای گات ها" از نویسنده، زبان‌شناس و استاد زبان فارسی ابراهیم پورداود. در میان بخشی از ایرانیان فارس زبان، پورداود به مثابه استاد مسلم اوستا و از او به مثابه مرجع بزرگ اوستاشناسی یاد میکنند. ولی این تصویر واقعیتی ندارد. ترجمه های پورداود از اوستا مملو است از اشتباهات فاحش. او غالباً واژه‌ها اوستایی را بر اساس حدس و گمان و تجزیه و ترکیب های نادرست معنی کرده است. پورداود میتواند استاد زبان فارسی یا استاد هر چیز دیگری باشد ولی نه تنها استاد زبان اوستائی نیست بلکه حتی شاگرد خوبی هم نیست. واژه‌گانی که در اینجا مور بحث قرار میگیرند از کتاب یادداشتهای گات ها، نگارش ابراهیم پورداود، تهران اساطیر، سال ۱۳۸۱ میباشد.

قبل از اینکه به تجزیه و تحلیل بعضی از واژگان بپردازم، برای روشن شدن بیشتر موضوع توضیحی را در مورد معنی یک پیشوند و دو پسوند در زبان کُردی که به کرات در متن های اوستایی آمده‌اند را ضروری میدانم.

- **فرا/ فره:** این واژه یک پیشوند است و به معنی خیلی/ بسیار/ زیاد میباشد. در اوستایی و همچنین در کُردی هورامی چون "فرا"¹⁶ تلفظ میشود ولی در لهجه‌های دیگر کُردی چون "فره" تکلم میشود. مانند فره زانا به معنی خیلی دانا (فرزانه)، فره خاس (خیلی خوب)، فره خور (پر خور). این واژه گاهی مواقع همچون پیشوند به واژه دیگری چسبیده و میتواند علاوه بر معنی خیلی معنی "چند" را هم بدهد برای نمونه فره‌ژنی (چند همسری)، فره‌ره‌نگی (چند فرهنگی). فره‌نه‌ته‌وه‌پی (چند ملیتی). فره‌ده‌نگی (چند صدائی).
- **یتی، و ایتی:** در زبان کُردی دو پسوند "یتی، و ایتی" وجود دارند که در آخر بعضی از واژه‌ها قرار گرفته و اسم مصدر میسازند، برای مثال:

بررسی و توصیف زبان هورامی و گویش پاوه‌ای، منصور سلیمی، ص ۴۴۹ چاپ اول، ۱۳۹۲. 16

فارسی	گُردی
گرسنگی	برسی- یتی
سیاهی	رش- یتی
سپیدی	سپی- یتی
تنهایی	ته‌نیا- یتی
دشمنی	دوژمن- ایتی
ترسیدگی	ترس- ایتی
آرامی / آرامش	آرام- یتی / آرام- ایتی

در زبان اوستایی نیز همچون گُردی این پسوندها وجود دارند و دهها نمونه آنرا میتوان نشان داد. ولی جالب تر از همه این است که در اوستایی با افزودن همزمان پیشوند "فرا" و پسوندهای "یتی/ ایتی" کلمات و اصطلاحات ادبی، دینی و فلسفی را ساخته‌اند که خود نشانگر تکامل شگفت انگیز زبان در آن دوره میباشد. حال به چند نمونه‌ای از این واژه‌ها توجه نمائید:

Frabaraiti [fra-bar]¹⁷ = to carry, to bring (k367)

فرا- بار- ایتی [فره- بار]: این یک واژه گُردی است که در زبان گُردی هورامی و لهجه‌های جنوب گُردستان معمول است. از سه جزء پیشوند "فرا" به معنی خیلی و "بار" که ماده مضارع فعل آوردن است در زبان گُردی و پسوند "ایتی" که علامت اسم مصدری میباشد تشکیل شده است. فره بار به معنی "خیلی آوردن" و "فره بارایتی" به معنی "خیلی آوردنی" است.

¹⁷ Avesta Dictionary by K.E. Kanga, (K 367), <http://www.avesta.org/avdict/avdict.htm>

Fradathaiti [fra-dâ]¹⁸ = to give; to propagate (k255)

فرا-داتا-یتی [فرا-دا]: این واژه ریشه در زبان گُردی هورامی و لهجه‌های جنوبی گُردستان دارد. از سه جزء پیشوند "فرا" به معنی خیلی و "دا/داتا" که ریشه مصدری فعل "دان/داتن" می‌باشد در زبان گُردی (دادن = فارسی) و پسوند "ایتی" که علامت اسم مصدری می‌باشد تشکیل شده است. فره دا به معنی "خیلی دادن" و "فره داتایتی" به معنی خیلی دادنی/خیلی دادگی / خیلی بخشیدگی می‌باشد.

Frajyāiti¹⁹ = life's possibility, 1.216

فراجیایتی / فرا-جیایه‌تی: این واژه در فرهنگ‌های مختلف اوستایی به معانی مختلف آمده است. در فرهنگ اوستایی دانشگاه تگزاس آمریکا این واژه همچون امکانات زیستی ترجمه شده است. این کلمه مترادف است با واژه "فره ژیایتی / فرا-ژی-ایتی" که در گُردی به معنی "چند زیستی / تعدد حیات" می‌آید.

Frateresaiti [fra-tares]²⁰ = to tremble (k221)

فراترسایه‌تی [فرا-ترس]: کانگا که از پیشگامان اوستاشناسی است و فرهنگ اوستای او یکی از معتبرترین فرهنگ‌هاست. این واژه را چون لرزیدن و وحشت کردن معنی کرده است. هرچند این معنی خیلی نزدیک به مفهوم واقعی آن است ولی دقیق نیست. این یک واژه معمولی گُردی است از سه جزء تشکیل شده است "فرا-ترس-ایتی". "فرا" پیشوند است به معنی خیلی، "ترس" ریشه مصدری فعل ترسیدن، و "ایتی" پسوند اسم مصدر می‌باشد. معنی دقیق این واژه "خیلی ترسیدگی" است.

حال با توجه به توضیحاتی که در مورد پیشوند "فرا" و پسوندهای "یتی و ایتی" داده شد، ببینیم استاد پوردادود این واژه‌ها را چگونه معنی کرده‌اند.

¹⁸ Avesta Dictionary by K.E. Kanga, (K 255), <http://www.avesta.org/avdict/avdict.htm>

¹⁹ Jonathan Slocum and Scott L. Harvey, <http://www.utexas.edu/cola/centers/lrc/eieol/aveol-BF-X.html> (2012-12-02)

²⁰ Avesta Dictionary by K.E. Kanga, (K 221), <http://www.avesta.org/avdict/avdict.htm>

- "پورداود در مورد واژه "فرا- داتاهی Fra-datahai" در صفحه ۱۲۶ یادداشت ۲، مینویسد به معنی افزایش دادن، افزودن، بالانیدن و... از مصدر "دا" بمعنی دادن و بخشیدن، گشایش و فراخی است.

در اینجا اولاً خود لغت بدرستی نوشته نشده است زیرا این واژه "فرا- داتایتی" است نه "فرا- داتاهای" در ثانی ایشان هیچ شناختی از پیشوند "فرا" و پسوند "ایتی" ندارند و هیچ اشاره‌ای هم به آن نمی‌کنند، تنها این را میدانند که فعل "دادن" در این کلمه موجود است بنا براین حدس میزند که بایستی معنی دادن و بخشیدن باشد. و غیر از این کلمات گشایش و فراخی را هم به آن اضافه میکند که هیچ ربطی به این واژه ندارند.

- پورداود در مورد ترجمه واژه "فراجیایتی / فرا- جیایه تی (فره ژایه تی)" (Fra- jvaiti)، که در بالا توضیح داده شد، در صفحه ۴۳ یادداشت ۱۱ با کمال تعجب نوشته‌اند که به معنی آسیب، گزند، تباهی، زیان، شکستگی از مصدر جیا: پیرشدن، کاهیدن، ناتوان گردیدن میباشد، همچنین در اوستا به معنی زه کمان آمده²¹.

(این ترجمه را مقایسه کنید با ترجمه این واژه که در بالا آمده بود)

یکی از علل پریشانی در معنی کردن این واژه این است که پورداود نمی‌تواند اختلاف بین حروف "ی" و "ی" که هم در گردی و هم در اوستایی دو حرف مستقل اند و به دو شکل مختلف تلفظ میشوند را دریابد. واژه "ژی" در گردی و نهویستی به معنی "زه" است ولی واژه "ژی" ریشه مصدری فعل "ژین (زی/ زیستن)" است او واژه "ژی" را یک بار چون "ژی" (به معنی زه کمان) میخواند. و باره دیگر همین واژه را چون "زیا/ زیان" به معنی آسیب ترجمه میکند و اینجاست که دیگر سر از بیراهه بیرون میآورد.

البته پورداود همین اشتباه را یکبار دیگر نیز در مورد واژه "ویر (vir)" تکرار کرده است. در صفحه ۱۲۵ هات ۳۱ بند ۱۵ یادداشت ۱۱، در مورد این واژه چنین مینویسد: **در پهلوی ویر (vir) یعنی مرد برابر واژه لاتین vir در فرانسه viril شده است. ویر بمعنی مرد و یل و پهلوان در اوستا بسیار آمده است. ویر نیز در اوستا به معنی هوش است.**

پورداود، هات ۲۹، بند ۶، صفحه ۴۳، یادداشت ۱۱²¹

در اینجا لازم به توضیح است که اینها دو واژه جداگانه‌اند که در گُردی و اوستایی دقیقا شبیه بهم هستند. واژه‌ی اولی "ویر" میباشد که به معنی مرد و پهلوان نیست بلکه به معنی جرات و شجاعت میباشد، "بویر" در گُردی به معنی شجاع است، "ناویرم" به معنی جرات نمیکنم است. واژه دوم "ویر" (در لهجه هورامی و جنوبی گُردی) و "بیر" (در سایر لهجه‌های گُردی) به معنی فکر و اندیشه میباشد. ولی پوردادود قادر به تفکیک این واژه‌ها نبوده و آنها را یکی میدانند و به معنی یل و پهلوان ترجمه کرده‌اند.

- **رنجانیتی:** در اوستا واژه‌ای آمده است که بصورت "رنجانیتی (ره‌رنجانیته‌تی) = کوردی" نوشته شده است، مصدر این واژه در گُردی "رنجان" و در فارسی "رنجاندن" میباشد. معنی این واژه در گُردی کاملا مشخص میباشد. واژه‌ایست معمولی از دو جزء "رنجان" و پسوند "یتی" تشکیل شده، اسم مصدر است که معنی رنجانیدن، آزردن را میدهد.

پوردادود در کتاب یادداشتهای گاتها صفحه ۹۳ یادداشت ۵ و همچنین صفحه ۸۷ یادداشت ۳، تجزیه و تحلیل عجیبی در مورد این واژه نوشته‌اند. ایشان این واژه را به دو جزء تقسیم کرده و آنرا بصورت "رنج انیتی" نوشته‌اند. و "انیتی" را چون درد و رنج معنی میکنند! خوب اگر بر اساس این تجزیه و تحلیل باشد معنی هر دو بخش این واژه شبیه هم است و معنی واژه "رنج- رنج" میشود!

اما تقسیم این واژه بدین شکل خلاف واقعیت است، واژه‌ای به اسم انیتی و به معنای درد و رنج اصلا وجود ندارد. رنجانیتی اسم مصدر رنجان است در زبانهای گُردی و اوستایی.

- **تیا (Taya):** در صفحه ۱۲۰ هات ۳۱، بند ۱۳ یادداشت ۲، واژه‌ای آمده است به صورت تیا (Taya). در مورد این واژه پوردادود چنین میگوید:

به معنی نهانی است، در گزارش پهلوی نیهانیک نوشته شده است. این واژه اصلا به معنی دزدی است، چه تایه که در یسنا ۱۲ باره ۲ آمده بمعنی دزدی است و در گزارش پهلوی نیز چنین گردانیده شده است و ...

پورداد با اتکا به گزارش پهلوی که در مقابل این واژه، کلمه "نهانیک / نهان" را نوشته، بدون تأمل این واژه را مثل پنهانی و دزدی معنی میکنند. ولی این ترجمه کاملاً اشتباه است، "تیا" یک کلمه معمولی گُردی است که به معنی "داخل / درون"²² میباشد، گزارش پهلوی هم اشتباه نیست، بلکه برداشت پورداد اشتباه است، چون نهان / نهانیک در زبان فارسی دو معنی دارد، یکی به معنی "درون / نهان" و دیگری به معنی "پنهانی / پنهانی" است. به مثال های زیر توجه فرمائید:

خاقانی: تو خود نهان نباشی کاندر نهان مائی
خاقانی از تحیر پرسیان که تو کجائی

سعدی: سیاوش ز گفتار او شاد شد
نهانش ز اندیشه آزاد شد

همچنانکه گفته شد در اینجا کلمه درون (نهان) معنی درست "تیا" میباشد نه پنهانی و دزدکی.

• **چیش (Çiş):** این واژه ضمیر پرسشی است در زبان اوستایی، تقریباً همان معنی "چی" را میدهد، در دیکشنری اوستای "کانگا" در مورد این واژه چنین آمده است.

Cish [ci] = 12 (N) (interr. pron.) - who? what? which? (indef. pron.) anyone, someone, whoever, whatever (k180), Avesta Dictionary by K.E. Kanga

همچنین "چیش" در زبان گُردی هورامی معنی "چی" را میدهد (نگاه کنید به فرهنگ وشه نامه، هورامی- کوردی ناوه راست، بیدار، اربیل ۲۰۱۰، ص ۳۸۳).

فهرهنگی باشوور، عه‌باسی جه‌للیلیان هه‌ولیر ۲۰۰۵ ل.پ. ۱۸۳²²

حال ببینم همین واژه را پورداود چگونه معنی کرده است. ایشان در کتاب یادداشتهای گاتها هات ۴۴ صفحه ۲۵۴، بند ۱۶ یادداشت ۶ و همچنین در هات ۳۱، بند ۳ و یادداشت ۴ در مورد چیش نوشته اند:

به معنی آگهی دادن، آموزانیدن، čish = کیش kaēsh، معنی نوید دادن و پیمان کردن یا بشارت دادن و وعده کردن میآید... همچنین به معنی پیمان دادن، پیش بینی کردن و امیدوار بودن و... پورداود بعد از بر شمردن دهها معنی دیگر این واژه را با کلمه چیستی به معنی آموزش نسبت داده و معانی مختلفی برای "چیش" از خود میسازد که کاملاً بی ربط است.

- واسو vaso: (یادداشتهای گاتها، ص ۱۳۵ هات ۳۱ بند ۱۹ یادداشت ۴)
- واسنا vasna: (یادداشتهای گاتها، ص ۲۹۹ بند ۱۹ یادداشت ۴)
- وازمی vazmē (اوشته وازمی ušta vasemi): (یادداشتهای گاتها، ص ۲۰۷ هات ۴۳ بند ۱ یادداشت ۱)

این واژهها در کتاب استاد پورداود آمدهاند، عین ترجمههای ایشان را در پائین میآورم:

واسو: بجای "آنچنان که باید" وسو vaso آمده، از قیود است یعنی بکام و بدلخواه و آزادانه.
واسنا: به معنی کام، آرزو، خواهش، خواست.

اوشته وازمی: در این جمله بجای واژههای "بکام دل"، خواستارم، خواستار است. "کام فرما"، اوشته در آغاز جمله از "قیود" است به معنی بکام (دل) و بدلخواه و بخواهش و بآرزو، همچنین واژه "وس" از "قیود" است مانند واژه "اوشتا" و بهمان معنی است. در اینجا با فعل از مصدر خشی xshi که بمعنی توانستن و توانا بودن و یارستن و فرمانراندن و پادشاهی کردن است، یعنی کام فرما یا کسی- که در کام و آرزوی خود آزاد است و آن کس اهورامزداست که آنچه خواهد، تواند کردن و در برآوردن کام و آرزو تواناست.

بنابراین بر طبق گفتههای پورداود کلمات اوشته و وازمی هر دو از قیود هستند و یک معنی را دارند آن هم "بکام، بدلخواه، بآرزو"! اگر اینچنین باشد معنی این کلمه "بکام بکام، بآرزو بآرزو، بدلخواه بدلخواه" میشود! چگونه ممکن است دو قید بهمديگر بچسبند و این همه معانی از آنها حاصل شود؟ بعداً نشان میدهم که کلمه‌ای بصورت "اوشته" اصلاً موجود

نیست که معنی بکام بدهد، این واژه خود در حقیقت یک جمله است. اما سحر و جادوی پورداود در این است که بدون آنکه معنی کلمات را بفهمد، معنی جمله را تقریباً درست نوشته است این ترجمه نیست این واقعا جادوگری است. آدم نمیداند به این ترجمه بخندد یا نه برای آن مصیبتی که بر سر کهنترین میراث باستانی زبان مادی آورده‌اند گریه کند! حال ببینیم ریشه این واژه ها کدام است و معنی صحیح این کلمات چیست.

اگر به معانی ای که پورداود برای این واژه‌گان نوشته است نگاه کنیم میبینیم که همه آنها را مثل به کام دل، بدلخواه و بآرزو معنی کرده‌اند. پورداود این را درک کرده که واژه "واس / واز" در اوستایی معنی آرزو و کام را میدهد و هرجا و در هر واژه مرکب و یا در هر جمله‌ای که نشانی از "واس / واز" میبیند بلافاصله همه کلمه یا جمله را به کام و آرزو معنی میکند.

همچنانکه قبلاً در مورد کلمه "وش wāš = خوش" توضیح داده شد. حرف "خ" در زبان گُردی هورامی غالباً همچون حرفی بین "و(v)" و "ه(h)" تلفظ میشود، بخصوص اگر حرف "خ" قبل از "و" بیاید. در زبان اوستایی نیز دقیقاً همینطور است. در زبان گُردی کلمه های "خواس / خواز" ماده مضارع فعل خواستن هستند، معادل کلمه "خواه" در زبان فارسی. ولی در لهجه‌های اوستایی زبان گُردی، این واژه به صورت "واس / واز" تلفظ میشود، برای مثال:

هورامی	فارسی
واسوو / وازوو	میخواهم
واسی / وازی	میخواهی
واسو / وازو	میخواهد
واسمی / وازمی	میخواهیم
واسدی / وازدی	میخواهید
واسا، واسنی / وازا، وازنی	میخواهند

با توجه به این توضیحات مشخص میشود که کلمه "**واسو/ واژو**" قید نیست بلکه فعل سوم شخص مفرد است به معنی میخواهد، آرزو میکند.

واژه "**واسنا**" نیز فعل اول شخص مفرد است مشتق از "واس" در حالت ماضی به معنی میخواستم. اگر این فعل به شکل "واسنی" خوانده شود آنگاه میتواند معنی "میخواهند" را نیز داشته باشد.

اما "**اوشته واژی**" در حقیقت یک جمله کوتاه است که یا بد خوانده شده و یا بد نوشته شده است. درست این جمله چنین است "**اژ- ته- واژی**". جزء اول "اژ (ئهژ= کوردی)" در زبان مادی و ئه‌شکانی و گُردی کرمانجی حرف اضافه است به معنی "از". واژه دوم "ته" ضمیر شخصی "تو" میباشد که هم اکنون نیز بهمین شکل در گُردی کرمانجی تکلم میشود. واژه سوم "**واژی**" همانطور که قبلاً توضیح داده شد یک کلمه گُردی هورامی است که به معنی میخواهیم میباشد. معنی صحیح این جمله "**از تو میخواهیم**" است. بنظر میرسد که این قسمتی از یک دعا باشد که گوینده از اهورا مزدا خواهش و تمنا میکند، که آرزوهایشان را برآورده کند، بنا براین این یک "خواستار" یک آرزو است، و احتمالاً پورداود از روی ترجمه‌های دیگر اوستایی این مطلب را خوانده اند ولی معنی خود واژه‌ها را درک نمیکند، بهمین خاطر بجای معنی کردن واژه‌ها درک خود از این دعا را مینویسد.

البته باید اذعان کرد، که پورداود در مواردی هم واقعیات را گفته‌اند، و آنجا که واقعیت را میگویند دیگر بر علیه خود و پان فارسیست ها گواهی میدهند! به نمونه زیر توجه فرمائید:

- پورداود در کتاب خود (صفحه ۳۸، هات ۲۹، بند ۴، یادداشت ۶) در مورد ه واژه **مه‌شیه Mashya** چنین مینویسد:
مرد= مشیه، همچنین در گاتها "مرت" آمده، در فرس هخامنشی مرتیه، در پهلوی مرتوم، در فارسی مردم. صفت است یعنی مردنی، درگذشتنی و نیست شدنی، از مصدر "مر" به معنی مردن است.

جدا از اینکه این ترجمه چقدر درست است یا غلط و جدا از اینکه واژه "مر" از مصدر "مرن" خود یک کلمه گُردی کرمانجی است. اما یک واقعیت در گفته‌های پورداود وجود دارد. اینکه نه

زبان فرس هخامنشی و نه در پارسیک (پهلوی ساسانی) و نه در فارسی امروز این واژه بصورت "مشیه" موجود نیست. این در حالی است که چه قبل از دوران هخامنشیان و چه در زمان هخامنشیان در مناطقی که مادها زندگی میکردند و چه بعد از اسلام تا دو قرن پیش یعنی تا قرن ۱۸ میلادی در زبان گُردی واژه "**مشی و مشیانه**" بکرات در اشعار شاعران گُرد بخصوص در ادبیات دینی یارسانی آمده است. در این اشعار "مشی / مشیه" بعنوان اولین مخلوق مرد (آدم) و مشیانه بعنوان اولین مخلوق زن (حوا) تبیین شده‌اند. [نگاه کنید به کتاب تاریخ ادبیات گُردی تالیف دکتر مارف خزنه‌دار، ارییل ۲۰۰۱ ص ۲۳۸. همچنین کتاب یارسان تالیف ایوب رستم، ۲۰۰۶ چاپ یکم، ص ۱۴۸].

اگر تصور کنیم که این اشتباهات در ترجمه‌ها و این عدم توجه خیل دانشمندان و زبان‌شناسان فارسی زبان به گُردی ناشی از عدم شناخت ایشان از زبان گُردی است و هیچ قصد عمدی در اینکار نیست اشتباه فکر کرده‌ایم. اینان در راستای اجرای سیاستها و استراتژی آسیمیلیسیون حاضرند خیلی از پرنسپ‌های علمی و اخلاقی را پایمال کنند. دکتر ماهیار نوایی و دکتر احمد تفضلی برای پیدا کردن ریشه و معنی واژه‌های پهلوی در نوشته‌های خود این واژه‌ها را با کلمات مشابه در اکثر لهجه‌های فارسی از جنوب افغانستان گرفته تا تاجیکستان و هندوستان مقایسه کرده‌اند، دکتر نوایی حتی بیشتر واژه‌های کتاب منظومه درخت آسوریک را با زبان ارمنی (که جزو زبانهای ایرانی محسوب نمیشود) مقایسه کرده‌اند، ولی از مقایسه این واژه‌ها با زبان گُردی خودداری نموده‌اند. این در حالی است که محل وقوع داستان جنوب گُردستان (شهر آسور / شهرزور) بوده است و منطق یک روش علمی ایجاب میکند که این متن‌ها با زبان و فرهنگ مردمان ساکن منطقه‌ای که محل موضوع این متن بوده مقایسه و تحقیق بشود.

- پورداود در صفحه ۷۴، هات ۳۰، بند ۳ یادداشت ۹، در مورد دو واژه "هو- دا" و "دوش- دا / دوژ- دا" مینویسد: **به معنی نیک اندیش و بد اندیش! میباشد.** [که البته اشتباه است و به معنی خوب داد و بد داد میباشد. چون واژه "دا"²³ هم در گُردی و هم در اوستایی ریشه مصدری فعل "دان" به معنی دادن است. =

²³ Dâ = (v. rt., cl. 3) to give, to offer. Avesta Dictionary by K.E. Kanga (k253)

نویسنده]، ولی جدا از معنی خود کلمه توضیحات پورداود جالب است، ایشان مینویسند:

بر سر واژه "دا" اختلاف کرده‌اند، برخی آن را از مصدر "دا" بمعنی دانستن گرفته‌اند. اما چنانکه قبلاً گفتیم مصدر "زان zan" در اوستا به معنی دانستن است و در فرس هخامنشی "دان، dan" میباشد چنانکه در سنگ نپشته داریوش بزرگ در بهستان (بیستون) آمده است. **در گُردی که یکی از لهجه‌های ایرانی است "زانم" بجای دانم فارسی است.**

این چند سطر بالا کل تفکر و متد پورداود و همفکرانش را بخوبی نشان میدهد از جمله:

- پورداود اعتراف میکند که واژه "دان/ دانستن" هم در گُردی و هم در اوستای "زان" میباشد ولی وقتی واژه‌های "هو- دا و دوژ- دا" را ترجمه میکند بر مبنای "دان/ دانستن" آنرا تشریح و معنی میکند و با افتخار در ادامه نوشته خود مینویسد "نگارنده هودا و دوژدا را به نیک اندیش و بداندیش گردانیده میتوان دانا و نادان، بخرد و نابخرد هم گفت". این یک جعل است یک تقلب آشکار، او میداند که در اوستای واژه "دا/ دان" به معنی دانش و آگاهی و خرد بکار نرفته بلکه زان است ولی با علم به این موضوع باز هم این کار را میکند و مسلم است که معانی تمام ترجمه‌های او غلط از آب در می‌آید.
- پورداود در توضیحات خود چنین نوشته است **"در گُردی که یکی از لهجه‌های ایرانی است"**، در همین جمله کوتاه باز هم نویسنده مرتکب تحریف شده و پرنسیپ‌های علمی را زیر پا میگذارد. آیا از نظر علمی زبانی به اسم ایرانی وجود دارد که گُردی لهجه آن باشد؟ گروه زبانهای ایرانی وجود دارد که زبانهای گُردی و فارسی نیز متعلق به این گروه زبانی هستند اما زبانی بنام ایرانی وجود ندارد. او خیلی شیادانه این جمله را به کار برده تا موقعیت زبان گُردی را تا حد یک لهجه تقلیل دهد و از طرف دیگر او برعکس تعدادی از محققین فارس زبان آنقدر خام نیست که گُردی را چون لهجه‌ای از زبان فارسی نام ببرد بنابراین از اصطلاح لهجه ایرانی استفاده میکند تا از نام بردن گُردی بعنوان یک زبان خودداری نماید.

۶- در پایان بد نیست اشاره‌ای هم به نوشته‌های آقای فریدون جنیدی بکنیم. فریدون جنیدی نویسنده، محقق و استاد زبانهای باستانی ایرانی است وی موسس بنیاد نیشابور میباشد که کارش آموزش زبان های باستانی ایرانی به جوانان است. در زیر قسمتی از توضیحات ایشان را در مورد زبانهای باستانی ایرانی و خط پهلوی می‌آوریم تا تحریفات استاد برای همگان مشخص شود.

جنیدی در کتاب خود نامه پهلوانی، چاپ نخست، تهران ۱۳۶۵، در صفحه ۱۵، در مورد زبانهای باستانی ایرانی و خط پهلوی چنین مینویسد:

"امروزه زبان شناسان در مورد **زبان ایرانی** سه دوره قائل شده‌اند و برای هر یک نامی بر گزیده‌اند که هنگام بررسی با یکدیگر نیامیزند.

۱- **فارسی باستان**، شامل زبان کهن پارسی هخامنشی، و زبان اوستائی که با پارسی نزدیکی بسیار دارد، و نیز با زبان کهن هندوستان یعنی سانسکریت نزدیک است.

۲- **فارسی میانه**، شامل پهلوی اشکانی و پهلوی ساسانی.

۳- **فارسی جدید**، زبان فارسی دری پس از اسلام پس موضوع این دفتر بررسی زبان فارسی میانه است".

این یک تحریف آشکار، یک بی پرنسپیی اخلاقی و علمی است. کلمه به کلمه دقت فرمائید، جنیدی مینویسد "زبان شناسان"، کدام زبان شناس؟ حتما منظور ایشان خودشان و همفکرانشان است! در مورد زبان "ایرانی" من قبلا توضیح دادم که از نظر علمی هیچ ترم و اصطلاحی بنام زبان ایرانی وجود ندارد، بلکه زبانهای ایرانی وجود دارد. جنیدی در تحریف بعدی خود کلمه "فارسی" را جایگزین کلمه "دوره" کرده است. بجای دوره باستان نوشته‌اند فارسی باستان و بجای دوره میانه نوشته‌اند فارسی میانه و...

همچنین در مورد فارسی باستان، زبان اوستایی را که زبان قبيله مغان مادی است و جزو زبان های شمال غربی محسوب میشود جزو فارسی باستان محسوب کرده‌اند. در مورد دوره میانه، زبان پهلوی اشکانی را که جزو زبان های شمال غربی میباشد و در حقیقت ادامه زبان مادی است بعنوان فارسی میانه محسوب میدارند! یعنی در تفکر ایشان بجز زبان فارسی چه

در باستان و چه در عهد میانه و چه در حال حاضر هیچ زبان ایرانی دیگری وجود ندارد! اگر این نظرات پان فارسیستی نیست، کدام نظرات میتواند پان فارسیسم باشد؟ اگر این جعل و تحریف نیست چه چیزی میتواند جعل باشد؟

حال به نظرات زبانشناس و تاریخ نویس بزرگ دیاکونوف در همین باره توجه کنیم:

تاریخ ماد، دیاکونوف، ترجمه کریم کشاورز، تهران ۱۳۴۵ ص ۸۹-۹۰:

"بطور کلی تجزیه و تحلیل تطبیقی **زبانهای ایرانی** باستنتاج زیر منتهی میشود:

۱- گروه شرقی: اسکیتی- آسیای میانه

۲- گروه شمال غربی: مادی- پارتی

۳- گروه جنوب غربی: زبان پارسی باستان"

انگار که دیاکونوف احتمال چنین سوءاستفاده‌ها و تحریفاتی را پیش بینی کرده بود بهمین خاطر در صفحه ۵۷۱ کتاب خود در مورد اصطلاح "**زبان های ایرانی**" آنرا چون اصطلاحی "**بسیار نامناسب**" توصیف میکند، متن نوشته او چنین است:

"زبانهای ایرانی نامی است که برای شاخه‌ای از السنه هند و اروپائی که شامل زبانهای آستی (آسی) و افغانی و فارسی و تاجیکی و گردی و تاتی و طالشی و ... این اصطلاح با اینکه **بسیار نامناسب** است اکنون نمیتوان بجای آن کلمه دیگری گذاشت: بکار بستن صفت "ایرانی" ممکن است چنین تعبیر شود که صحبت بر سر زبان دولت و کشور ایران یعنی پارسی است. چنانکه بر همه معلوم است و بعدها هم مشروحا سخن خواهیم گفت اصطلاح ایران بصورت باستانیش یعنی "آریانا" در آغاز شامل فارس نبوده است: به Strabo استرابو XV، ۱۰۲، و ۸ رجوع شود"²⁴.

تاریخ ماد، ا. م. دیاکونوف، ترجمه کریم کشاورز، تهران ۱۳۴۵، ص ۵۷۱. ²⁴

سپس آقای جنیدی در مورد دبیره پهلوی (خط پهلوی) چنین ادامه می‌دهند: "ابن الندیم نویسنده نامۀ گرامی الفهرست از قول روزبه پارسی (ابن مقفع) دانشمند بزرگ ایرانی می‌گوید که ایرانیان برای نویسندگی در رشته‌های گونه‌گون، هفت نوع خط داشته‌اند که متأسفانه بیش از سه نوع از آن خطها برای ما باقی نمانده است. وی نام آن خطوط را هم یادآور شده است. اما چون همه آن نام‌ها بخوبی خوانده نمی‌شود نام همین سه خط باقیمانده را بیاد بسپریم.

۱- دین دبیره که برای نوشتن اوستا بکار می‌رفته و می‌رود. این خط دارای ۴۴ علامت است و هم اکنون نیز کامل‌ترین خط جهان است و بجز از بعضی حروف مثل ض، یا ع یا حروف اختصاصی زبانهای دیگر، که در زبان ایرانی نبوده، از نظر واک‌های صدادار در جهان نظیر ندارد. **گمان می‌رود که این خط در اواخر دوران اشکانیان برای نوشتن اوستا که در آن زمان گویشی کهن بوده و نیاز به حروف ویژه داشته از روی خط آم دبیره و با اضافه کردن برخی نشانه‌ها اختراع گردیده.**

۲- آم دبیره، یا هام دبیره که خط عمومی کتاب‌ها و نامه‌ها بوده و همین است که می‌خواهیم آنرا فرا بگیریم.

۳- گشته دبیره که برای نوشتن سنگ نوشته‌ها، قباله‌ها، سکه‌ها بکار می‌رفته و شباهت با هام دبیره دارد. خطهای دیگری مثل راز دبیره یا خط خسروی... نیز بوده است که به دست اعراب نابود شد."

در اینجا نیز استاد جنیدی با ایرانی خواندن این دبیره‌ها می‌خواهد بگوید که این دبیره‌ها متعلق به زبان فارسی میانه است. این واقعیت ندارد. در زمان اشکانیان پارس‌ها هیچگونه تاثیر فرهنگی و سیاسی نه در حکومت و نه در میان ساکنان شمال و شمال غربی نداشتند، در آنزمان ساکنان مناطقی که اشکانیان در آنجا متمرکز شده بودند هیچگونه مشکلی با زبان اوستایی که زبان قبیله مغان مادی بود نداشتند. و "دین دبیره" نیز از سوی مغان مادی برای نوشتن اوستا در اواخر دوره اشکانی تدوین گردیده بود، بنابراین نه اوستا و نه دین دبیره هیچ رابطه‌ای با خط و زبان پارسی میانه (دوره ساسانی) ندارد. حتی در نیمه اول دوران حکومت ساسانیان تمام کتیبه‌ها و نوشته‌های مهم به هردو زبان پهلوی- اشکانی و پارسیک نوشته می‌شد، در اینجا معلوم می‌گردد که مردم مناطق شمالی که به زبان "مادی- اشکانی" صحبت

میکردند متوجه زبان مردم جنوبی "پارسی" نمیشدند بنابراین مجبور بودند که به هر دو زبان کتیبه‌ها را بنویسند.

جنیدی ضرورتی نمی بیند در مورد نام خود این دبیره‌ها هم توضیحی بدهد! چون یا ایشان متوجه معنی این واژه‌ها نیستند و یا اینکه متوجه هستند و عمدا سکوت میکنند. مثلا واژه "گشته دبیره/ گشت دبیره/ گشتک دبیره"²⁵ یک واژه معمولی گردی است و به معنی دبیره عمومی یا دبیره فراگیر میباشد. و این خودمیتواند دلیلی باشد بر رابطه این خط با زبان گردی، بنا بر این شاید ایشان مصلحت را در آن دیده اند که اشاره‌ای به معنی این واژه نشود!

- سخن کوتاه، با جعل و پرده‌پوشی حقایق نه تاریخ ساخته میشود و نه افتخار. زبان پهلوی اشکانی به زبانهای شمال غربی ایران تعلق دارد نه به زبان پارسی. اساسا زبان پهلوی دوره اشکانیان را میتوان ادامه و یا لهجه‌ای از زبان مادی دانست. از هفت قبیله‌ای که در حکومت های دوره اشکانیان صاحب قدرت و نفوذ بودند، پنج قبیله آنان (مهران، اسپندیار، زیک، کارن و اسپهبد) ساکنان ماد بودند، تنها قبایل اشکانی و سورین از مشرق به سرزمین ماد کوچیده بودند. نه از نظر تئوریک و نه بطور واقعی امکانپذیر نیست که با کوچ دو قبیله زبان و فرهنگ ساکنان سرزمینی به وسعت ماد تغییر کند، عکس آن صادق است این قبایل اشکانی بودند که زبان و فرهنگ مردم ماد را فرا گرفتند. زبان و اصطلاحات اداری، بازرگانی، نظامی و دینی در ماد خیلی متکامل تر از زبان قبایل اشکانی بود و با توجه به اینکه زبانشان هم خیلی بهم نزدیک بود بنابراین خیلی زود در سرزمین ماد ادغام شدند. در حالیکه اشکانیان نه از نظر سیاسی و نه از نظر نظامی و فرهنگی و مذهبی هیچگونه ارتباطی با مناطق جنوبی و فارس زبان نداشتند، بجز در مواردی مانند جمع آوری باج و خراج نباشد. در مورد زبان اوستایی مساله خیلی واضح تر از آنست که به پارسی نسبت داده شود. زبان اوستایی زبان قبیله موغان مادی است که وظیفه ترویج دینی را در همه سرزمین های ایران قدیم بعهده گرفته بودند.

فرهنگ کوچک واژگان پهلوی، بهرام روشن ضمیر، ۱۳۸۸: صفحه ۱ 25

شاخه اوستایی زبان گُردی (هورامی- زازاکی- لکی)²⁶، ادامه و بازمانده زبان اوستایی است. ساکنان هورامان بازماندگان قبیله موغان مادی اند²⁷. درست است که در زمان ساسانیان بعثت اینکه پارسیان زبان اوستایی را نمی فهمیدند قسمتهایی از آنرا به پارسی ترجمه کردند، ولی این ترجمه، جواز مالکیت زبان اوستایی را بنام زبان پارسی صادر نمیکند. چنانکه قران هم به زبانهای مختلف ترجمه شده ولی هیچ کس منکر عربی بودن قران نمی شود. در زمان پدیدار گشتن دین زردشتی و اوستا در مناطق جنوبی دریاچه ارومیه، نامی و نشانی از پارس و زبان پارسی در صفحات تاریخ وجود نداشت، حال چگونه ممکن است که "اوستایی" زبان پارسی باستان باشد؟ مطمئن هستم که دیری نخواهد پائید که نوادگان مغان مادی، فرزندان هورامی زبان، بار دیگر کتاب اوستا را بر مبنای واقعی خود و بزبان نیاکان خود بازخوانی و بازنویسی خواهند کرد. در پایان برای اطلاع همگان فقط ده واژه از زبان اوستایی را با زبان گُردی هورامی و فارسی مقایسه میکنم قضاوت با خود شما.

ناسنامه‌ی زمانی کوردی، فازل نوسولیان، بهرگی ۳، ص ۸۷-۹۳²⁶

ناسنامه زمانی کوردی، فازل نوسولیان، بهرگی ۳ بهشتی هشتم²⁷

اوستایی	هورامی	فارسی
یو/ یهوه (Yava) ²⁹	یو/ یهوه ²⁸	جو
وهر/ هور (Hvar) ³¹	وهر/ هور ³⁰	خورشید
واس/ واز (vas/ vaz) ³³	واس/ واز ³²	خواه (ماده مضارع خواستن)
هوشیتی/ ویشیتی (Hušiti) ³⁴	وشیتی (ویشیتی= کوردی)	خوش بودن
برزیا/ برزاهی ³⁵	برزیا/ برزایی، (برزیا/ برزایی)	بلندی
تاشسر (Tašar) ³⁶	تاشسر	تاشنده
سوچ (Such) ³⁸	سوچ ³⁷	سوخت (ماده ماضی سوختن)
واچ (Vač) ⁴⁰	واچ ³⁹	گو (ماده مضارع گفتن)
کمرک (Kark) ⁴²	کمرگ/ کمرگی ⁴¹	مرغ
ماسیو/ ماسیا [masyō] ⁴⁴	ماساو/ ماساوی ⁴³	ماهی

زبان هورامی و گویش پاوه‌ای منصور سلیمی، ص ۴۹۱ ²⁸

Yava= barley (orig.); corn (k422, t117, b263), Avesta Dictionary, K. E. Kanga ²⁹

فهرهنگی وشننامه، هورامی- کوردیی ناوهراست، بیدار، همولیر ۲۰۱۰، ل.پ ۱۰۰۹ ³⁰

hvar = 20 (G) n. Sun, Avesta Dictionary by K.E. Kanga, p 606 ³¹

فهرهنگی وشننامه، هورامی- کوردیی ناوهراست، بیدار، همولیر ۲۰۱۰، ل.پ ۹۷۷ ³²

vas / vaz = desire, wish/ marry, 1.87, 1.176, 3.216, Base Form Dictionary ³³

hušiti = good dwelling, comfort, safety' 2.199, 4.396, Base Form Dictionary ³⁴

Barezâ, barezahi = height; a mountain (k369), avesta Dictionary by K.E. Kanga ³⁵

<tašar-> = 'carver, fashioner, shaper, creator' [1.55](#) ³⁶

Avestan: Base Form Dictionary, Jonathan Slocum and Scott L. Harvey

ماده ماضی واژه سوچان به معنی سوختن، همنبانه بورینه همزار ص. ۴۲۳/ فرهنگ باشور عباس جلیلیان ص ۴۰۴ ³⁷

یادداشت‌های گاتها، پورداود، ۱۳۸۱، ص ۶۶، هات ۳۰، بند ۲، یادداشت ۵ ³⁸

فهرهنگی وشننامه، هورامی- کوردیی ناوهراست، بیدار، همولیر ۲۰۱۰، ل.پ ۹۷۳-۹۷۴ ³⁹

یادداشت‌های گاتها، پورداود، ۱۳۸۱، ص ۲۵، هات ۲۸، بند ۱۱، یادداشت ۷ ⁴⁰

فهرهنگی وشننامه، بیدار، همولیر ۲۰۱۰، ل.پ ۷۷۴. نیستون فهرهنگی سورانی- هورامی ۱۹۸۹ ل.پ ۱۷۷ ⁴¹

A concise Pahlavi Dictionary, D.N. Mac Kenzie, 1986 p 50 ⁴²

فهرهنگی وشننامه، هورامی- کوردیی ناوهراست، بیدار، همولیر ۲۰۱۰، ل.پ ۸۷۳ ⁴³

masyō [masya] = 10 (N) m. fish, kanga Dictionary (k401) ⁴⁴

منابع:

- نامه فرهنگستان ۶ / ۴ یادداشتهای پهلوی، نویسنده دکتر احمد تفضلی ترجمه جمیله حسن زاده (گروه زبانهای ایرانی).
- <http://persianacademy.ir/UserFiles/File/NF/24/NF-24-18.pdf>
- پایپروسهای پهلوی: شناخت و پژوهش، از انتشارات دانشگاه بوعلی سینای همدان، نویسنده دکتر رحمن بختیاری.
- International Summer School in Pahlavi Papyrology, 20th-26th September 2009, Austrian National Library, Vienna.
- کتاب درخت آسوریک، نوشته دکتر ماهیار نوایی، چاپ سوم ۱۳۸۶.
- دستور زبان پارسی، حسن رضائی باغ بیدی، فرهنگستان زبان و ادب فارسی، تهران ۱۳۸۱.
- اوستا کهن ترین سرودها و متنهای ایرانی، گزارش و پژوهش جلیل دوستخواه، جلد ۲، تهران ۱۳۷۱.
- تاریخ ادبیات گُردی تألیف دکتر مارف خزنهدار، اربیل ۲۰۰۱ ص ۲۳۸.
- کتاب یارسان تألیف ایوب رستم، چاپ یکم ۲۰۰۶.
- یادداشتهای گانها، ابراهیم پورداود، تهران، اساطیر، ۱۳۸۱
- فرهنگ گُردی- فارسی، باشوور، عباس جلیلیان، اربیل ۲۰۰۵.
- اوستاشناسی در اروپا:
- <http://mazdaahoor.blogfa.com/>
- فرهنگ پهلوی مک کنزی:
- A concise Pahlavi Dictionary, D.N. Mac Kenzie, 1986

- فرهنگ اوستا، کانگا:
Avesta Dictionary by K.E. Kanga, <http://www.avesta.org/avdict/avdict.htm>
- فرهنگ واژه‌های اوستائی، دانشگاه نگراس:
Base Form Dictionary, Jonathan Slocum and Scott L. Harvey,
<http://www.utexas.edu/cola/centers/lrc/eieol/aveol-BF-X.html>
- نامه پهلوانی، فریدون جنیدی، چاپ نخست، تهران ۱۳۶۵.
- تاریخ ماد، ا. م. دیاکونوف، ترجمه کریم کشاورز، تهران ۱۳۴۵.
- تاریخ اشکانیان، ا. م. دیاکونوف، ترجمه کریم کشاورز، چاپ دوم، تهران ۱۳۵۱.
- هه‌نبانه بۆرینه، فرهنگ گُردی- فارسی، هه‌ژار، جلد دوم، تهران ۱۳۶۹.
- فرهه‌نگی وشه‌نامه، هۆرامی- کوردی ناوه‌راست، بیدار، هه‌ولێر ۲۰۱۰.
- ناسنامه‌ی زمانی کوردی، فازل ئوسولیان، ۲۰۱۵
- زبان هورامی و گویش پاوه‌ای منصور سلیمی، چاپ اول، تهران ۱۳۹۲.
- بیستون فرهه‌نگی سۆرانی- هه‌ورامی ، ستوکهۆئلم ۱۹۹۸.